

مشتق

بحث اصلی در این مقام، درباره آن است که:

الف) اگر لفظ مشتق به کار برده شد و مراد «ما یتلبس به فی الاستقبال» بود. این استعمال مجاز است. مثلاً

اگر گفتیم مجتهد و مرادمان زید بود که ۵ سال دیگر مجتهد می شود، استعمال مجازی است.

ب) اگر لفظ مشتق به کار برده شد و مراد «ما تلبس بالمبدأ فی الحال» بود قطعاً این استعمال، حقیقت است.

مثلاً کسی که الآن ملکه اجتهاد را دارد، حقیقهً مجتهد است.

ج) اگر لفظ مشتق به کار برده شد و مراد «ما انقضی عنه المبدء» بود، اختلاف است که آیا این استعمال حقیقی

است یا مجازی؟ مثلاً کسی که قبلاً مجتهد بوده و الآن فراموشی گرفته است و دیگر مجتهد نیست.

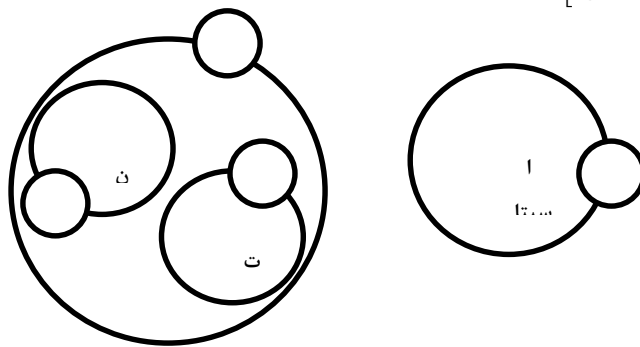
❖ پس اختلاف در میان علما در این است که: آیا لفظ مشتق وضع شده است برای «متلبس به مبدء» و یا برای «مفهومی

اعم از متلبس و ما انقضی عنه المبدء».

[باید توجه داشت که هیچ کس قائل به این نیست که لفظ مشتق به نحو اشتراک لفظی برای متلبس و ما انقضی

عنه المبدء وضع شده است.]

به عبارت دیگر:



۱. استعمال مشتق در ۳ قطعاً مجاز است.

۲. استعمال مشتق در ۱ قطعاً حقیقت است.

۳. سؤال آن است که آیا برای ۱ وضع شده یا برای ۴ (یعنی قدر جامع بین ۱ و ۲ و به عبارت دیگر مشترک

معنوی بین ۱ و ۲)

۴. اما کسی به اشتراک لفظی بین ۱ و ۲ قائل نیست.

۵. اشتراک لفظی بین ۱ و ۴ هم قابل تصور است.



۶. اشتراك معنوی بین ۱ و ۴ قابل تصور نیست.

مرحوم آخوند در این باره می نویسد:

«أنه اختلفوا في أن المشتق حقيقة في خصوص ما تلبس بالمبدأ في الحال أو فيما يعمه و ما انقضی عنه

على أقوال بعد الاتفاق على كونه مجازاً فيما يتلبس به في الاستقبال.»^۱

توجه شود که مراد از حال، زمان حال نیست بلکه مراد «حال نسبت و تلبس» است، یعنی در زمان نسبت جمله،

مثلاً در «زید کان قائماً أمس» حال نسبت دیروز است. در این باره سخن خواهیم گفت.

قبل از ورود به بحث لازم است نکاتی به عنوان مقدمه مطرح نمائیم:

- مقدمه اول

مرحوم مروج مدعی است که تنها کسانی می توانند قائل به وضع برای اعم شوند که مشتق را مرکب بدانند و نه

اینکه آن را مفهومی بسیط بدانند.

ایشان می نویسد:

«لا يخفى: أن دعوى الاشتراك سواء أ كان لفظياً أم معنوياً مبنية على تركب المشتق من الذات و المبدأ حتى يتصور

الجامع بين حالتى التلبس و الانقضاء، و أمّا بناءً على بساطته فلا وجه لها أصلاً، لعدم جامع بين الوجود و العدم.»^۲

توضیح :

۱) ادعای اینکه لفظ مشتق مشترک است (چه اشتراک لفظی و چه اشتراک معنوی) بین متلبس و ما انقضی، مبتنی است

بر اینکه بگوییم مشتق مرکب است از ذات و مبدء. چراکه:

۲) اگر مشتق مرکب باشد می توانیم بگوییم بین متلبس و منقضی عنه قدر جامعی هست. در حالیکه اگر مشتق بسیط

باشد، نمی توانیم بین چیزی که دارای مبدء است و چیزی که فاقد مبدء است، قدر جامع پیدا کنیم.

ما می گوییم :

۱. اولاً: چنانکه گفتیم کسی قائل به وضع به صورت اشتراک لفظی، برای متلبس و برای منقضی عنه نیست بلکه اگر

هم کسانی به اشتراک لفظی قائل باشند، به اشتراک لفظی بین متلبس و اعم قائلند.

۲. اما اینکه مشتق برای اشتراک معنوی بین متلبس و منقضی عنه وضع شده باشد محتاج آن نیست که بگوییم «مشتق

مرکب است چراکه اگر مشتق بسیط باشد، قدر جامع بین متلبس و منقضی عنه موجود نمی باشد.» چراکه:

۱. كفاية الاصول، ص ۳۸

۲. منتهی الدراییه، ج ۱ ص ۱۹۵ (پاورقی شماره ۲)



۳. اگر گفتیم برای مفهوم اعم (مشترک معنوی) وضع شده است، در حقیقت می‌گوییم برای مفهوم بسیط «متلبس به مبدء آنما» وضع شده است و اینکه می‌توانیم آن را به ذات + تلبس تحلیل کنیم، صرفاً تحلیل عقلی یک مفهوم بسیط است.

۴. اما اساساً اگر هم بگوییم قول به بساطت مانع از اشتراک معنوی است، نمی‌توانیم بگوییم این قول، مانع از اشتراک لفظی است چراکه لفظ می‌تواند برای واجد و فاقد که هیچ جامعی هم ندارند به صورت اشتراک لفظی وضع شده باشد. چنانکه مثلاً لفظ طهر برای ضدین وضع شده است.

